



نقد دین زرتشت به نگارش یک آموزگار زرتشتی کهن که از این آیین روگردان شده است

+ 46 - داستان عبرت انگیز مرداویج و جشن سده - عاقبت زنده سوزاندن پرندگان بی گناه

داستان عبرت انگیز مرداویج و جشن سده:



دربارهء من: عکس بالا چهره ی

شادروان دکتر منوچهر اقبال -

نویسنده ی بنیادین این نوشتار

است. کسی که خواهد خود من را

بشناسد، نخستین پیام وبلاگ را

نیک بخواند تا نیک بداند... (روی

لینک آشنایی با نویسنده ی این

وبلاگ، کلیک نمایید تا آسان تر

دریابید!) ((به شادی روان دوستم

احمد تفضلی، که جان خود را بر

سراین کتاب، فدا ساخت و به چاپ

آن موفق نشد؛ وبه انتقام از

زرتشتیانی که خون این مرد بی پناه

را به خاطر تصحیح و تحقیق این

کتاب، بر زمین ریختند!)) -آشموغ

را میافته، *سه هزار سال دروغ

در تاریخ ایران - عنوان اثری ارزشمند

و در نوع خود بی نظیر، از شادروان

دکتر منوچهر اقبال (درگذشت 1356

خورشیدی ریاست سابق دانشگاه

تهران، و نودمین وزیر فرهنگ ایران)

؛ که در این اثر نفیس، پرده از روی

دروغ های بزرگ و دروغ پردازی

گستردهء برخی مورخان، در

رابطه با تاریخ ایران باستان

و شخصتهای آن بر میدارد دکتر

اقبال هدف خود از نگارش این اثر

بی نظیر را "آگاه ساختن نسل

جوان از شایعه ها و گفته های

ابوعلی، احمد بن محمد رازی ملقب به مُسکویه [= مُسکویه] مورخ، پزشک و ادیب ایرانی (متوفای 421 هـ ق) در کتاب تاریخی معروف خود (تجاربُ الأُمَم) ضمن شرح حوادث سال 323 هجری می گوید (ترجمه) :

((ابو الفضل بن عمید برایم گفت: چون شب آتشبازی جشن سده نزدیک آمد، مرداویج از مدتی پیش دستور گرد آوری هیزم داد، تا آنها را از راه های دور، به دره زرین رود [= زاینده رود اصفهان] نزدیک باتلاق و نیستان ها بیاورند. آتشبازان ماهر، نفت و زَرّاقه ها - یعنی پمپ های نفت پاش - یا میزراق ها - یعنی نیزه های شکاری کوچک - را آماده ساخته، شمع های بزرگ ایستا فراهم آوردند. هیچ کوه و تپه ای مشرف بر «جزین» اصفهان باقی نماند، مگر آنکه هیزم و خس و خاشاک بر روی آن جاسازی کردند. در کنار میدان جشن، با فاصله ای که آتش سوزی در آن، برای ناظران رنج آور نباشد، کاخ ماندی بزرگ از جنس چوب بر پا کرده با بست های آهنین آن را بستند و رخنه های آن را از خاشاک آکندند. کلاغ ها و گنجشک هایی را شکار کرده، بر منقار و پای آنها گردوهائی پُر از نفت آویختند. شمع ها را به شکل ستون ها و مجسمه های زیبا در مجلس او نهادند. پس در ساعتی معین در آن جشن، همه آتش ها را یکباره، بر سر کوه ها و تپه های دشت و بیابان، بر بدن آن پرندگان - بی گناه - آتش کرده، و پرندگان شعله ور شده - و در حال سوختن - را به پرواز در آوردند! - تا بدین وسیله، آسمان جشن سده را چراغانی کنند!!

مرداویج سفره ای بزرگ را به نحوی در بیابان چیده بود که از درون آن کاخ چوبیش بتواند آن را تماشا کند؛ و در آن سفره، از گوشت حیواناتی چون گاو و گوسفند، چند هزار - به اسراف - آورده و بیش از حد معمول آماده ساخته و آن را آراسته بود. پس از پایان همه تدارکات و بر پائیدن خیمه ها در کنار سفره و فرا رسیدن وقت ض بافت همگانی، برای خوردن و آشامیدن، مرداویج از سر، خویرن مد به گرد سر، ابزار آتشبازی یاد شده چرخ زده، پس اینرا کوچک و ناچیز یافت!! این عمید گوید: دلیل آن - کوچک به نظر رسیدن - وسعت بیابان بود، زیرا هرگاه چشم آدمی بر منظره ای گسترده بیافتد، چیزهای ساخته شده درون آن را خوار و ناچیز می یابد، هر چند آن تدارکات، بزرگ و آشراف مآبانه بود. پس مرداویج - همانند سایر پادشاهان باستان ایران - از دیدن این کوچکی (!! خشمگین شد، ولی، غرور - یا همان ایران دوستی (!! - او را به خاموشی واداشته، هیچ نگفت و به چادری بزرگ درآمده، بر پهلو، پشت بسوی در، دراز کشید و برای آنکه کسی با وی سخن نگوید، رواندازی بر خود کشید. امیران بزرگ و سرداران لشکر و تماشاگران همه گرد آمده، اما هیچ کس جرأت سخن گفتن یا رفتن نزد او را نداشت!! - چنانکه خوی و خصلت متکبرانانه اغلب پادشاهان ایران باستان نیز چنین بود!!

انتظار مردم برای بیرون آمدن مرداویج از چادر به درازا کشید، تا وقتی طولانی بگذشت، مردم درگوشی باهم سخن می گفتند و بیم آشفستگی می رفت. عمید یا سرلشکر،

به گرد آن چادر می چرخید و چیزی آهسته می گفت، ولی مرداویج پاسخ نمی داد. پس آن قدر او را خواند و چرب زبانی کرد، تا ناگزیر مرداویج از جای برخاست و بنشست. آنگاه به درون چادر رفت و گفت: ای سردار! اکنون، این چه سستی به وقت شادکامی دوستان و ناکامی دشمنان، و این چه درماندگی بجای چالاکي است؟! گفت: ای عمید (سرلشکر)! با این سرافکندگی و سبکی و کوتاهی، کدام شادکامی حاصل است؟! به خدا سوگند، به گونه ای رسوا شده ام که هیچ چیز ننگ آن را نمی پوشاند!! ...

تا آنکه گوید: پس مرداویج از فرط خستگی مدتی دراز به خواب رفت تا عصر شد. در این وقت، جنجال چارپایان و چارپاداران که در تنگنای دروازه مانده بودند، در هم پیچید؛... مرداویج با خشم برخاسته و بیرون آمد و پرسید: چارپاداران کیانند؟ پاسخ شنید که: غلامان ترک هستند. پس دستور داد: زین ها و پالان ها را از پشت چارپایان فرود آورده و با همه آذواتشان بر پشت خود آن غلامان بنهند ... که عاقبت بد این کار آشکار بود. خودش نیز با خاصان سوار شده، پس از تنبیه غلامان، نزدیک شب به سرای خود در شهر رفت... و چون رسید، جز غلام بچه ها، به سرپرستی یک غلام سیاه پوست کسی در آنجا نبود. پس مرداویج لخت شد و به گرمابه رفت تا پوشاک خود را عوض کند. او پیش از آن روز نیز، غلامان چند تن از بزرگان ترک را زده بود و ایشان کینه اش را در دل داشته و هنوز فرصتی علیه او نیافته بودند. پس چون او آن گونه رفتار کرد، ایشان نیز فرصت را غنیمت شمرده به یک دیگر گفتند: بردباری در برابر ظلم این اهریمن برای چه؟! پس بر کشتن او متفق شدند. چون به گرمابه آمد، از غلام دربان گرمابه خواستند تا سلاح او را - که همیشه یک دشنه در یک دستار به گرمابه می برد - به درون نبرد. غلام گفت جرأت ندارد که دشنه را نبرد؛ پس خود بر آن شدند که لب دشنه را شکسته، در غلاف کرده، به لای آن دستار نهاده، و غلام آن را پیش او ببرد و مانند همیشه آنرا در کنار گرمابه بنهد، تا مرداویج تغییری در اوضاع احساس نکند. هنگامی که آن گروه یورش آوردند، غلام سیاهی که دم در نگهبانی می داد، مقاومت نمود و دست خود را با فریاد پیش آورد، پس یکی از ایشان دست او را از بازو بینداخت و آن غلام بر زمین افتاد. این جنجال مرداویج را از خطر آگاه کرد و چون دشنه را کشید و آن را بریده یافت، تختی را که درون گرمابه بر آن می نشست، پشت در نهاد. چون غلامان نتوانستند با فشار در را باز کنند، بر بام رفته شیشه های گنبد حمام را شکستند و با تیر و کمان بر او حمله کردند. پس مرداویج به درون گرم خانه حمام رفته به چرب زبانی و وعده های نیک پرداخت. ایشان اندکی نرم شده، ولی سپس ترسیده و دانستند که کار به جایی بی بازگشت رسیده و آشتی دیگر ناممکن است؛ پس گروهی از ایشان به سوی آن در حمام بازگشتند که تخت در پشت آن نهاده شده بود. در را شکستند و به درون رفته، یکی از آنان شکم او را با چاقو درید ... و او با چوب دستی خود مدتی جنگید، اما بالاخره کارش را ساختند و سر بریده اش را در حیاط سرای خودش انداختند... (1).

این بود گزارش مسکویه، مورخ ایرانی، از جشن سده ما ایرانیان و بلایی که مرداویج ستمگر در مراسم همین جشن بر سر آن همه پرنده و حیوان بی گناه آورد! و بالاخره خود نیز اسیر نفرین آن پرندگان و حیوانات زیان بسته شد، تا عبرتی باشد برای اعلا حضرت همایونی ... و فرزندان این مرز و بوم!

اکنون باز بر می گردم [: دکتر اقبال] به همان حدیث تاریخی معروف از پیشوای ما ایرانیان مسلمان، یعنی حضرت علی(ع) (مذکور در شماره 23) که حاضر نبود حتی یک پوست جو از دهان یک مورچه بگیرد و باز می گویم که افتخار ما ایرانیان سلمان علوی

بزرگ جلوه داده شده، ولی همچون طبل، توخالی!" بیان کرده و میگوید که این اثر را از سر دلسوزی برای جوانان ساده لوح و زودباور ایران، که آلت دست افراد شارلاتان (دروغو و پشت هم انداز) شده و میشوند، نوشته است؛ نه برای انتقام از "ابراهیم پورداوود"... دکتر اقبال این اثر را در سال 1355 خورشیدی و در پاسخ به پرسش شاه ایران نوشت شاه سبب دلگیری و نارضایتی درونی دکتر اقبال - از برگزاری جشن های 2500 ساله ی شاهنشاهی و رسمیت یافتن تقویم ایران بر آن مینا - را ، در نامه ای از خود اقبال جویا شده بود (متن نامه شاه به دکتر اقبال را در همین وبلاگ می خوانید). گفتنی است: برخی از افراد خاندان سلطنتی آن دوره، به ویژه حمیدرضا پهلوی (برادر کوچک شاه-درگذشت 1371 ش)، و نیز شهریار شفیق- خواهر زاده ی شاه ، پسر اشرف پهلوی ، و داماد دکتر اقبال، مقتول درباریس 1358 ش - با مرحوم دکتر منوچهر اقبال، اعلام موافقت کرده، به جشن و تقویم مذکور، خیرخواهانه انتقاد نمودند و در نگارش این اثر، و تحقیق در منابع مورد نیاز دکتر اقبال در این پروژه مهم تاریخی، کمال همکاری را مبذول داشتند ؛ چنانکه در جای جای این اثر خواهید دید. آن گونه که دکتر اقبال خود در مقدمه بیان می دارد، این اثر در حقیقت، شرح و با تفصیل اثری کوچکتر از خود او است؛ که در 1331 ش، زمانی که در اروپا بوده ، عباس هویدا به او نامه ای فرستاده و خواستار آن می شود که در مورد تاریخچه دین زرتشت و چکیده ی مسائل آن، برای آلبرت اینشتین - که در آن زمان مشغول مطالعات دینشناسی گسترده ای

محمدی است و نه امثال مرداوایج کسروی آتش باز!!(2).

پاورقی ها:

1) نگاه کنید به : " تجارب الأمم " مسکویه رازی، متن عربی، پژوهش ابو القاسم امامی، تهران، سروش، چاپ دوم، 1379ش، 5 / 401 - 406 ؛ و ترجمه ی فارسی آن، از: علی نقی منزوی ، تهران، توس، 1376ش، 5 / 411 - 417 [آشموغ]. این واقعه در چند کتاب معتبر تاریخی، تقریباً به گونه ای یکسان آورده شده است؛ از آن جمله، در " تاریخ ابن خلدون"(درگذشته 808 ق) یا: "دیوان المبتدأ و الخبر..."، تحقیق خلیل شحادة، بیروت، دار الفکر، چاپ دوم، 1408ق/1988م، ج 4 / 567 - 568 ؛ نیز ترجمه ی آن: "العبر - تاریخ ابن خلدون"، از: عبد المحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، 1363ش، 3 / 619 و 620؛ همچنین: "الکامل فی التاریخ"، عزّ الدین ابو الحسن علی بن اثیر (درگذشته 630ق)، بیروت، دار صادر - دار بیروت، 1385ق/1965م، 8/298-301؛ نیز ترجمه ی آن: "کامل - تاریخ بزرگ اسلام و ایران"، از: ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، علمی، 1371ش، ج 20 / ص 20 - 24 ؛ که بخشی از چند اختلاف اندک آن را به نقل از همین ترجمه، در این پاورقی می آوریم [احمد تفضلی]:

((سنه ی سیصد و بیست و سه - بیان قتل مرداوایج:

در آن سال مرداوایج دیلمی صاحب بلاد جبل (کردستان و لرستان) کشته شد. او نسبت به ترکان (که در سپاه او بودند) بسیار بد رفتاری می کرد. ادعا می نمود که روح حضرت سلیمان در او حلول کرده و ترکان اجنه و شیاطین هستند که برای او تسخیر شده اند!!! (در جشن سده) بیشتر از دو هزار کلاغ و باز برای او شکار کردند که شعله آتش پبای آنها آویخت و آنها را پرواز داد! دستور داد که یک سفره بسیار بزرگ گسترانند و در آن صد اسب و دویست گاو بریان نهند که همه درست و پاره نشده باشد! سه هزار گوسفند بریان درست هم در آن سفره نهاد! اینها غیر از گوشت پاره و خورشهای گوناگون و انواع مرغ های پخته بود، که بیشتر از ده هزار مرغ بریان بود!

... چون آخر روز شد خود سوار شد و غلامان پیاده بدنبال او رفتند و هیزم و نفت و شمع را در همه جا آماده دید؛ ولی از روی غرور و تکبر خشناک شد و گفت: اینها دون شأن و عظمت من است!! به کسانی که متصدی فراهم کردن آنها بودند دشنام داد و نفرین کرد، زیرا صحرا بسیار فراخ بود و نمی توانستند آنرا پر از هیزم و آتش کنند... مرداوایج قبل از کشته شدن، بسیار تکبر کرد؛ یک اورنگ زرین برای خود ساخت و چند کرسی سیمین برای وزراء و سالاران و بزرگان قوم که نزد او بر آنها بنشینند. یک افسر مرصع (= تاج جواهر نشان) به شکل تاج کسری¹ (= انوشیروان ساسانی) هم ساخت که تاج گذاری کند. او تصمیم گرفته بود که عراق را فتح و بر طاق کسری (= ایوان مداین) استیلا نماید و کاخ و ایوان خسرو (انوشیروان) را دوباره تجدید و ترمیم نماید و پادشاهی ایران را مستقر و خود را "شاهنشاه" ملقب کند، که ناگاه فرمان خداوند رسید و او از فرمان (مرگ) غافل بود. مردم از شر او آسوده شدند و خداوند خلق را از ستم او نجات داد، که ما از خدا این را می خواهیم که مردم را از شر هر ظالمی مصون بدارد)).

جای بسی تأسف است که آقای ابوالقاسم حالت، در چند خطی که در صفحه ی 25 افزوده اند، از انصاف و بی طرفی در نگارش تاریخ، بیرون رفته و به مؤلف توهین

بوده - رساله ای بنویسد؛ شادروان

دکتر اقبال، آن رساله را نوشته و

هویدا تمامی آن را به آلمانی ترجمه

می کند و برای اینشتین ارسال می

نماید. اینشتین با مطالعه ی دقیق

این رساله، تحقیقات گسترده و

باریک بینانه ی دکتر اقبال را پذیرفته

و پس از آن، در رساله ی پایانی

خود - که گویا دی یرکلرونگ" یا

"بیانیه" نام داشته - اسلام را از

تمامی مذاهب جهان برتر دانسته ،

ولی برعکس ، در مورد دین

زرتشتی ها، اینشتین در اواسط این

رساله چنین اظهار نظر میکند: ((من

در دنیا، مذهبی به راستگویی و

صداقت اسلام ؛ و برعکس، مذهبی

به دروغ گویی و خود پسندی آیین

زرتشت، سراغ ندارم!)) این مکاتبات

گویا محرمانه بوده و نگارنده ی

وبلاگ نیز نتوانستم به آنها

دسترسی پیدا نمایم ؛ با این حال،

به گونه ای فاش شده اند، و به

گوش " ابراهیم پور داود استاد

"اوستا شناسی" ایران - درگذشت

1347ش- رسیده اند؛ که در پی آن،

پور داوود، نامه ای سرشار از ناسزا

و توهین خطاب به هویدا و اقبال

نوشت. سپس، حمیدرضا پهلوی

(که خود نیز گویا در این مکاتبات

محرمانه اینشتین با رجال

ایران، نقش مهم داشته) نامه ای

تند و توأم با ارائه اسناد تاریخی

دیگر، به ابراهیم پورداود مینویسد؛

که این امر سبب تشدید مشاجره

شد و پور داود از همگی آنها باعنوان

"خائنانه به ایران" یاد کرد و نامه ای

تند نیز خطاب به شاه ایران

نوشت پورداود به این اکتفا

نکرد و جمعی از زرتشتیان را با خود

همراه ساخت و با تحریک برخی

دانشجویان دانشگاه تهران، دکتر

اقبال را مورد هجمه وسیع

نموده و از مرداویج و جنایات آشکار او هواداری کرده و این پادشاه ستمگر را با شکوه و مایه ی افتخار ایران به شمار آورده است!! [احمد تفضلی].

2) فخر فروشی و تکبر مرداویج زیاری، زیاده زبانزد اهل تاریخ است؛ چنانکه علی بن حسین مسعودی (فوت بعد از 345 هجری ق) نیز در "مُرُوجُ الذَّهَب" (چراگاه زرین) – ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1347 ش – جلد دوم، صفحه 750 و 751، بخشی از خیال پردازی های زرتشتی مآبانه و بلندپروازی های جاه طلبانه مرداویج را بازگو نموده است. اکنون با اشاره جناب دکتر منوچهر اقبال به مقام حضرت علی(ع)، باز هم بسیار به جاست که ما جوانان ایران، این گفته سعدی شیرین سخن را آویزه گوش جان خود کنیم، تا به آل علی(ع) بیاویزیم و نه به مرداویج مردآویز!!

همه اولاد آدم اند، بشر
میل بعضی به خیر و بعضی، شر!!

آن یکی، مور از او نیازارد
و آن دگر، سگ بر او شرف دارد!!

– کلیات سعدی، مواظ - مثنویات [شهریار شفیق].

نویسنده: آشموغ راهیافته ; ساعت ۱۰:۰۰ ق.ط ; سه‌شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۰

تگ ها: مرداویج و جشن سیده و جاندار آزاری، عادت ایرانیان! و آتش بازی و آتش افروزی

می پسندم نظرات (غیر فعال) لینک

+ 45- "جشن سده" شاهد دیگر بر حس سادیسم آزار جانداران در رسوم ایران باستان

((جشن سده شاهد دیگر بر حس سادیسم آزار جانداران در رسوم ایران باستان))

من (دکتر اقبال) از همان دوران نوجوانی، همواره از خود می پرسیدم که چرا مردم ایران ما، از همان کودکی، نوعاً به مردم آزاری و جاندار آزاری و لجابت و دعوا و ستیزه جوئی و سایر اخلاق نکوهیده، عادت و اشتیاق دارند. از زندگی در چنین جامعه ای همواره ناراحت بودم. تا آنکه پس از تکمیل نسبی مطالعات شخصی خودم در پزشکی و روانشناسی و روانکاو، و تحقیق در ریشه های این اخلاق مُضیر و صدمه زننده ایرانیان، به این نتیجه رسیدم که باز هم این جریان ریشه در رسوم باستانی و باور ها و معتقدات کهن ما ایرانیان دارد و باید همچون دندانی فاسد و گندیده، آن را از ریشه درآورد تا عفونت آن از خون ما پاک شود!

آری؛ جشن سده، در دهم بهمن ماه، و به قول ابوریحان بیرونی، در "آبان روز" از ماه بهمن - که همان "دهم روز" از این ماه باشد - و به سبب آنکه صد [=سد] روز از اوّل

تبلیغاتی قرار دادند، که به درگیری و آتش زدن اتومبیل دکتر اقبال در اسفند 1339 ش انجامید. در این اثر، دکتر منوچهر اقبال با ارائه ی اسناد تاریخی، اثبات می کند که: 1) زرتشت(یا: زردشت) وجود خارجی نداشته ، و پیامبری افسانه ای و ساخته اذهان خرافی مردم است ؛ و پادشاهان ایران باستان، علمای دربار خود را واداشته بودند تا درقبال شریعت درخشان حضرت ابراهیم(ع) و حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع)، زرتشت، این شخص افسانه ای را به عنوان پیامبر ایرانی، در کتابها و آثار تاریخی خود ثبت کنند، تا مبادا امپراطوری ایران باستان، در قبال ادیان ابراهیمی رو به گسترش- به ویژه : دین یهود و مسیحیت - شوکت و عظمت خود را از دست بدهد و گرایش مردم به این ادیان، سبب ضعف حکومت آنها شود؛ چنانکه بالاخره دین اسلام، با ایشان چنان کرد. ازجمله دلایل روشنی که دکتر اقبال برای اثبات آنکه زرتشت هیچ وجود نداشته، آورده، این است که گوید چگونه ممکن است شخصیتی - به این بزرگی که زرتشتیان او را پیامبر بزرگ سرزمین ایران معرفی کرده اند - نه تاریخ تولدش و نه تاریخ مرگش و نه مکان تبلیغ و اقامتش، و نه گذشتگان و بازماندگان او ازسلسلش، هیچیک مشخص و آشکار نباشد؟ اختلاف در تاریخ زندگانی زرتشت خیالی ، از چند صد سال پیش از میلاد تا چند و چندین هزار سال پیش از آن است!! نیزاختلاف در ذکر مکان و محل زندگانی او از دورترین نقاط خاوری (شرقی) ایران تا دورترین نقاط باختری(غربی)این سرزمین، به اندازه ای است که هیچ راهی برای تشخیص آن

آبانماه – که آغاز زمستان باستانی پنج ماهه، پس از تابستان هفت ماههٔ ما بوده است – گذشته بوده، آن را بدین نام نامیده اند. ریشه های آداب و رسوم زشت و پر خطری چون **"چهارشنبه سوری"** را نیز برخی از محققین در همین شب جشن سده – که جشن مخصوص آتش بازی بوده – جستجو می کنند؛ که در چهارشنبه آخر اسفند آن را هنوز این مردم بی خبر برگزار می نمایند و توضیح آن جداگانه مذکور خواهد شد. این جشن هنوز در مدرسهٔ گیلو تهران، توسط انجمن زرتشتیان برگزار می شود؛ که امید است اعلیٰ حضرت [.....] بساط ایشان را هر چه زودتر برچینند و این مدرسه را که کانون دسیسه ها شده، تعطیل فرمایند.

از شواهد تاریخی "جاندار آزاری" زرتشتیان، به گواه مورخان خود ایران، یکی همین جشن سده بوده است. **ابو ریحان بیرونی** [درگذشت: 460 هجری مَهی] در فصل نهم از کتاب **"آثار الباقیه"** توضیحاتی درباره آن آورده – که فوقاً بعض آن مذکور شد – و سپس چون خود یک شیعه و مسلمان معتقد بوده، سخت از آن اظهار تنفر کرده و همانجا – صفحه 226 چاپ عربی اروپا - می نویسد [ترجمه]:

((... رسم آنها در این شب، این است که آتش بیافروزند و چون شعله ها بلند شود حیوانات زنده را در آن اندازند و پرندگان را در شعله های آن ببرانند تا بسوزند!! و خود در کنار آن آتش نشسته، به انواع لُهو و لُعب [= بازی و هرزگی] سرگرم شوند؛ که خداوند انتقام گیرد از هر کس که لذت ببرد از درد رساندن و آزار و اذیت به غیر خود، از موجوداتی که حس دارند و ضرر نمی رسانند)) (1).

و چون جماعت زرتشتیان این نفرین و تنفر را از ابوریحان دیده اند، برای آنکه باز هم جبههٔ خود را در قبال ما مسلمانان، خالی احساس نکنند، و باز هم "ایران پرستی" را به جای "خدا پرستی" بر اذهان مردم غافل، حاکم سازند، شایع ساختند که: "ابوریحان مانوی مذهب بوده است!!"؛ چه، در مذهب مانی – که او نیز یک شارلاتان [= زبان باز کلاه بردار] دیگر بوده! – مثلاً ایذاء و آزار جانداران نکوهیده و حرام است؛ حال آنکه، آن قدر نادان بوده اند که قبل از این شایعه، نگاهی به فصل هشتم کتاب **"آثار الباقیه"** نینداخته اند تا ببینند که ابو ریحان بیرونی، اسم "مانی نقاش" را نیز ما بین اسم **"زرتشت"** و **"مزدک"** تحت عنوان **((پیامبران دروغین [= مُتَبَئِن] و اَمّت هایی که فریب ایشان را خورده اند))** آورده است!! (2) و باز، آن قدر بی خرد بوده اند که فصل **"هفتم"** آثار الباقیه را هم نگاه نینداخته تا ببینند که ابوریحان، در ردّ بر اسماعیلیّه – که دروغ پردازی را از زرتشتیان به ارث برده اند - ذیل توضیح پیرامون **"جدول تقویمی"** احمد بن شهاب – که خود یک داعی [= رهبر دعوتگر] اسماعیلی بوده است – پس از آنکه ثابت کرده که آن نوعی دزدی یا سرقت علمی از زیج حبّش حاسب مَروزی [درگذشته بین 250 – 661 هجری مَهی] است، در ردّ بر اسماعیلیان و دفاع از شیعهٔ جعفری – که همان دوازده امامی است – از حضرت امام صادق(ع) با عنوان **((افضل شرفمندان و اعلم امامان – صلواتُ الله علی ذکرهم))** یاد می کند و پس از تمجید از مقام بلند آن سرور، اسماعیلیّه را دروغگو می خواند؛ که این صریح است در مسلمان بودن و شیعهٔ امامی بودن ابوریحان بیرونی (3). نیز در اواخر فصل هشتم، ردّ بر "حسین بن منصور حلاج" و "ابن ابی العزّاق شلمغانی" کرده و بر ایشان سخت تاخته و به عادت فقهای شیعه دوازده امامی، از ایشان اظهار نفرت نموده است (4)؛ و همه ما می دانیم که تصوّف و درویش گری نیز یکی دیگر از آثار شوم زرتشتیان است که توسط حلاج و

نیزنداریم!! گذشته از اینها، او چه پیامبری بوده که در تاریخ، هیچ اثر و نشان و یادی از خاندان پدری و یا مادری او، بلکه از نسل و بازماندگان او بر جا نمانده است؟! آن هم با آن همه تاریخ نویسانی که ادعا میکنند ایرانی ها داشته اند! آیا آن همه مورّخ نمی فهمیده اند که زمان و مکان و نسل و تبار این موجود خیالی(زرتشت) چه و کدام بوده اند؟! ما در کتب تاریخی ایران و اروپا و عرب، تا کنون ندیده ایم که: شخصی معروف باشد و بیش از چند سال در تاریخ ولادت و درگذشت او؛ بیش از چند فرسنگ، درمورد محل و مکان زندگی و تبلیغات او؛ و بیش از یک یا دو واسطه در بیان خاندان و نسب و پدران و نسل و بازماندگان او، ما با ابهامی مواجه شده باشیم!! پس بیش از حد بودن این اختلافات درمورد زرتشت، از محکم ترین دلایل بردروغی، افسانه ای، ساختگی و خیالی بودن اوست! (2) تمدن ایران پیش از اسلام از چندان سابقهٔ مهمّی برخوردار نبوده و تمدن های بزرگ و پراهمیتی، مثل مصر و روم و چین قرن ها قبل از ایرانیان درخشش و گسترش چشمگیری داشته اند و آثار آنها امروزه خود بهترین گواه است؛ مثلاً اهرام مصر، عمری حدود دو برابر تخت جمشید دارند و از نظر عظمت و پیچیدگی فنون مهندسی و معماری، بسیار مهم تر و علمی تر از تخت جمشید و هربنای دیگر ایران باستان هستند؛ یا مثلاً دیوار بزرگ چین، تقریباً همدوره ی همان بنای تخت جمشید است؛ ولی عظمت آن (2000 کیلومتر!) به هیچ وجه، نه تنها با تخت جمشید، بلکه با هیچیک از آثار ایران باستان قابل مقایسه و حتی تصویر نیست! گذشته از اینها،

شلمغانی و امثال ایشان، در میان توده عوام جامعه راه یافته است.

و ما افتخار می کنیم که بزرگ ما، جناب علامه محمد باقر مجلسی - که خاک قبرش پر
ور باد - چند باب در کتاب گرانقدر " بحار الانوار " در رابطه با " حقوق حیوانات و
هی از آزار کردن یا کشتن بی جهت و نیز آتش زدن آنها " گشوده و ده ها حدیث گرانبها
ر آنجا نوشته است (5). جان من [= دکتر اقبال] فدای حدیث شریفی از پیامبر خودمان
حضرت محمد مصطفی (ص) باد، که: چون گذشت از کنار جمعی که مرغی زنده را
صب کرده و هدف تیرهای خود قرار میدادند، به شخصی که کنارش بود فرمود:
(کیستند این جماعت؟! خدا لعنتشان کند!!) (6).

1- رجوع شود به: آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه: شادروان اکبر داناسرشت، انتشارات امیرکبیر - 1363 ش، ص 351 [آشموغ]. متن عربی نفرین ابو ریحان بیرونی، بر زرتشتیان برگزار کننده جشن سده، این است: ((**إِنْتَقَمَ اللَّهُ مِنْ كُلِّ مُتَكَلِّذٍ بِإِيلَامٍ غَيْرِهِ مِنَ الْحَاسِنِينَ غَيْرِ الْمُضْرِبِينَ!!**) ؛ و شگفت آنکه جلال الدین همائی - علیه ما علیه (!؟) - با آنکه ریزه خوار خوان هفت سین زردشتیان بوده - که سده نیز یکی از آنها است!! - **حَسْرَةُ اللَّهِ مَعَهُم** - در حاشیه کتاب ارزشمند " التفهیم " ابو ریحان بیرونی - رضوان الله علیه - (ص 259) - که در حقیقت، بیشتر آن را تصحیف [= تحریف] نموده تا تصحیح!! - در ذیل توضیحات ابوریحان پیرامون جشن سده - نتوانسته تعصب خود به زرتشتی گری را بر وجدان انسانی خود غلبه دهد و اذعان نموده که: ((... **انصاف را، جای نفرین است که جانور بی زیان را در خرمن آتش راندن و مرغان بی گناه را بیازی آتش داشتن و در آتش افکندن!! و [نگاه] بر جان دادن و پر و بال سوختن این بسته ربانان خندیدن و شادی کردن، بسی از مردمی و انصاف دور است!**)). ولی، باید از همائی پرسید که: پس تو خود چرا در صدد احیاء این آداب و رسوم پوسیده و جاهلانه و وحشیانه بوده ای؟! [حمید رضا پهلوی].

2- و از جمله این شایعه پردازان است: جلال الدین همائی در مقدمه خود بر کتاب "التفهیم" (ص 70) که با سوز و گداز خاصی هم از مانویان یاد می کند! - **حُسْرَ مَعَهُم!!** [ح پ].

3- رجوع شود به: آثار الباقیه، همان چاپ و همان ترجمه، ص 288، پاراگراف دوم [آشموغ].

4- همان، 317 - 322.

5- رجوع شود به: بحار الانوار، چاپ ایران، جلد 64، صفحات 201 الی 299، که قریب صد صفحه، مرحوم علامه مجلسی پیرامون حقوق حیوانات، از پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) حدیث نقل نموده و شرح نیز داده است؛ باب 8، در حقوق مرکب سواری و اندازه سوار شدن و بار کشیدن بر آنها؛ باب 9، در آداب داغ نهادن و حرام بودن ضرر زدن به بدن حیوانات و درگیر کردن آنها باهم؛ باب 10، در اینکه حرام است کشتن بی جهت زنبوران عسل و مورچگان - که زرتشتیان علاقه خاصی به کشتن آن دارند!! - و

مصریان در حدود 4000 سال قبل از میلاد - یعنی بیش از 6000 سال قبل - کاغذ پاپیروس را اختراع کردند و آنها را گاه بصورت کتاب به هم دوخته یا چسبانده بودند؛ که باستان شناسان آثاری از آنها را یافته اند... (وشرح آن را در همین کتاب خواهید خواند...). پس از بیان این مسائل و نیز مسائل فراوان دیگر، دکتر اقبال نتیجه می گیرد که: " تمدن نوظهور ایران باستان، در مقابل تمدن کهن و دیرینه ی مصر، به سان پشه ای در قبال یک فیل است!! ولی اهل مصر، هرگز مانند ما ایرانیان، به گنده گویی و غرور و دروغ پردازی نپرداخته اند!! و خدای را سیاس که زیباترین مردم جهان را در مصر قرار داد، وگرنه ما ایرانی ها بیش از اینها به پز و قیافه ی خودمان می بالیدیم و زنان ما بیش از اینها به آرایش و جلوه گری پرداخته و خود را فرشتگان روی زمین می پنداشتند!!..." (3) ایران پیش ازاسلام، عاری از علم و دانش - به مفهوم واقعی آن - بوده و اگرهم دانشمندانی داشته، بسیار گمنام و ریزه خوار سفره یونان و روم و مصر بوده اند؛ یا اینکه اصلاً دانشمند نبوده اند، بلکه موبد و روحانی زرتشتیان، نزد ایرانیان دانشمند محسوب شده و درمورد او بزرگ نمایی کرده اند! دکتر اقبال ثابت میکند که: زمانی که یونان در اوج درخششهای علمی خود بوده، کوروش و دیگر شاهان هخامنشی، نتوانستند یک دانشمند از ایران به دنیا عرضه کنند! و تنها ذهن مردم ایران را به شخصیت خرافی خود - پادشاهی نیمه خدایی!! - مشغول کرده، و خرافات وموهومات را به اسم دانش (!!)) به نگارش درآورده و بین مردم

در اینکه حرام است سوزاندن هر حیوانی حتی اگر حیوان موذی باشد... خدایا تو خود شاهد باش که ما این دین و این مذهب را می پسندیم؛ هر چند متأسفانه خود از نژاد ایران بوده و هستیم؛ لیکن، نفرت داریم از دین گذشتگان خود و از این جوانان و نوجوانان و کودکان هرزه خودمان که حیوانات را آزار میدهند؛ خروس ها را به جان هم می اندازند؛ مورچه ها را برای تفریح می کشند؛ گربه ها را می آزارند؛ و بالاخره از مردم آزاری و همسایه آزاری نیز لذت می برند!! نفرین ابدی بر جملگی ایشان باد و همواره گرفتاری و بدبختی در زندگی نصیبشان باد! [حمیدرضا پهلوی].

6- متن عربی حدیث شریف: عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ [الكاظم] عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَلَى قَوْمٍ تَصَبَّوْا دَجَاجَةً حَيَّةً وَهُمْ يَرْمُونَهَا بِالْثَّبَلِ فَقَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ لَعَنَهُمُ اللَّهُ!- بحار الأنوار، 64/ 268 [ح پ].

نویسنده : آشموغ راهیافته ; ساعت ۱۳:۲۷ ق.ظ ; یکشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۰

نگ ها: آتش بازی و آتش افروزی و دین زرتشتی و جشن سیده و جاندار آزاری، عادت ایرانیان!

می پسندم (یک طرفدار)  نظرات (غیر فعال) لینک

+ 44 - کشتن ده هزار مورچه برای کفار زرتشتیان!! و پرهیز اسلام از ستم بر یک مورچه!

- مقایسه ای دیگر میان دین اسلام و آئین زرتشت:

- کشتن ده هزار مورچه دانه کش!! در آئین زرتشت را بپذیریم، یا ترحم حضرت علی (ع) بر یک مورچه زحمت کش را؟!!

- اعتراض شدید فردوسی به بندی از کتاب/اوستا:

اخیراً شاهد هستیم که برخی بی مایگان و بلکه فرومایگان، اینطور در اذهان برخی جوانان و نوجوانان خام ما کرده اند که فردوسی را شاعری ایران پرست و غیر اسلامی جلوه دهند، تا بدین وسیله به اهداف شوم ناسیونالیستی خود نائل آیند؛ لیکن اینجانب [دکتر منوچهر اقبال] بارها تأکید کرده ام که هرچند شاهنامه کتابی پر از دروغ و افسانه است و یکی از اسباب عقب ماندگی فکری ما ایرانیان بوده و هست؛ ولیکن، فردوسی به یقین شاعری مسلمان و شیعی مذهب و پایبند به اصول اسلام بوده و این علاوه بر آن حقایقی است که از هجویه او در ذم [بدگویی] سلطان محمود غزنوی و دیگر اشعار او در مدح اسلام و خاندان پیامبر اکرم(ص) به دست می آید و انشاء الله در موضع مقتضی، پیرامون آن به شرح می پردازیم.

ما همگی در دوران صباوت [کودکی]، این اشعار شیرین بوستان سعدی را - که استادان و معلمان دلسوز - و در عین حال، سختگیر - ما را به حفظ اشعار پر معنای این

بی سواد ایران شایع میکردند!
دکتر اقبال سپس ثابت کرده که
عمده دانشمندان نامدار ایران، از دوره
ورود اسلام به این سرزمین و ریشه
کن شدن آیین خرافی و افسانه ای
زرتشت، پا بعرصه گذاشته و ایران را
در میدان علم ودانش، سربلند
ساخته اند. (4) دکتر منوچهر اقبال
در این اثر ثابت می کند که منظور
زرتشت (این موجود افسانه ای
ساخته شده توسط پادشاهان
خودخواه ایران باستان!) از عبارت
وشعار فریبنده ((گفتر نیک - کردار
نیک - پندار نیک!!)) ، فقط عمل
کردن و اعتقاد داشتن به آیین
زرتشتیان بوده؛ نه آن چیزی که
مردم عوام، خیال کرده اند که این
دستور کلی این دین است! او برای
اثبات این گفته خود، به مواضع
متعدد از "اوستا" استناد کرده، که
مردم عامی آنها را نخوانده اند، یا در
آنها دقت نموده اند! (5) شادروان
دکتر اقبال در این کتاب گرانتقد، ثابت
کرده که کوروش هخامنشی (یا:
کوروش کبیر) یکی از ستمگرترین
پادشاهان تاریخ بوده و ابوالکلام آزاد
(نویسنده هندی - درگذشت 1958
م) برای اینکه او را پادشاهی عادل
و درستکار جلوه دهد، به سفسطه و
مغالطه روی آورده و کوروش را
ذوالقرنین ذکر شده در قرآن معرفی
کرده است! آنگاه، دکتر اقبال
تمامی گفته های ابوالکلام آزاد، در
این رابطه، را رد کرده وثابت میکند
که: ذوالقرنین همان اسکندر
مقدونی است که به ایران حمله
کرده است. و نیز ثابت میکند که
اسکندر انسانی درستکار بوده، ولی
چون به ایران حمله کرده، زرتشتی
ها از او چنین شخصیت منفی و
نادرستی را برای ما ساخته اند!
او ثابت میکند که اسکندر به

کتاب و امثال آن را می داشتند و نمی دانستیم که چه خدمت بزرگی به ما می کنند و از سختگیری سازنده و پدرا نه و استادانه ایشان گاه می رنجیدیم - به یاد داریم؛ آنجا که به نقل از حکیم فردوسی گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد:

((مَیازار موری که دانه کش است))

که جان دارد و جان شیرین خوش است

سیاه اندرون باشد و سنگدل -

که خواهد که موری شود تنگدل!! (1)

آری؛ ما این اشعار را در کودکی از بر کرده ایم و اینک می فهمیم که کنایه و طعنه فردوسی پاکدل بر چه کسانی است! کشتن مورچگان، یکی از آئین های رسمی زرتشتیان است که طرفدار ((کردار نیک)) هستند!! این چه ((کردار نیکی)) است؟! در *اوستا*، مثلاً خداوند در جواب زرتشت - که از "پادافره" [جزا و مکافات] کسی که یک "سگ آبی" (!) را بکشد، پرسیده(2) - جواب می دهد:

((... باید ده هزار (10000) تازیانه به او بزنند!!!...)) (3)

- سپس می گوید:

((... باید ده هزار لاک پشت و ده هزار قورباغه و ده هزار مور دانه کش را نیز بکشد!!!...)) (وَنَدید/ 4).

من [: دکتر اقبال] همیشه این را از خود می پرسیدم که چرا کودکان و نوجوانان ما ایرانیان، این اندازه به آزار و اذیت جانداران علاقه نشان می دهند؛ بلکه از همان کودکی، سادیسیم مردم آزاری و آزدن هر جاندار و لج بازی و ستیزه جویی را ما به راحتی می توانیم در رفتار فرزندان خود مشاهده کنیم!! پس اکنون می فهمیم که این اخلاق نیز ریشه ای مورو ثی در نهاد ما ایرانیان دارد و باید به فکر مداوا و معالجه هرچه سریعتر آن باشیم؛ و به ضرب تنبیه بدنی متعارف هم که شده، کودک را از مردم آزاری و لجاجت و هرگونه آزار دادن هر جاندار بر حذر داریم.

- اکنون بنگریم که سرور ما ایرانیان مسلمان، حضرت علی(ع) در مورد ظلم و تعدی بر

گسترش وتوسعه علم و دانش در ایران و همه جهانی که تحت سلطنت درخشان وی بوده، پرداخته و هدف پاک و مقدس وی، زدودن خرافه پرستی از همه ی دنیا بوده؛ و اگر ایران پیش از اسلام، دانشمندی داشته، این از الطاف وخدمات فرهنگی اسکندر کبیر بوده است. اقبال، ستم پادشاهان هخامنشی را سبب حمله ی تدافعی اسکندر به ایران دانسته است؛ و از آن به عنوان درسی تاریخی برای زیاده طلبان یاد میکند و جالب اینکه ثابت میکند: کتابسوزی ایران، تنها یک شایعه و دروغ بزرگ تاریخی بوده، و اصلاً ایران این اندازه کتاب نداشته است! و آن کتابهای اندک را هم خود موبدها و زرتشتیان آتش زده اند تا مطالب خرافی و سبک آنها، مایه آبروریزی نزد یونانیان - در حمله اسکندر- و مسلمانان - در حمله اعراب به ایران- نباشد؛ وانگاه زرتشتی ها ادعا کرده اند که : ما اهل دانش بوده ایم واسکندر و بعد از او عرب ها ، کتابهای ما را سوزانده، یا دزدیده اند و با خود برده اند!!! (6) دکتر منوچهر اقبال دراین کتاب، ثابت کرده که بیشتر قهرمانان و پادشاهان ایران باستان، جز موجودات افسانه ای وغیرواقعی و دروغینی که تنها در((کتاب سراندریا دروغ شاهنامه!)) ومثل آن، ازآنها یاد شده، چیز دیگری نبوده اند؛ که از جمله آنها میتوان به این افراد خیالی اشاره کرد: کیومرث! جمشید! فریدون! گشتاسپ! لهراسپ! کیکاووس! رستم! سهراب! وشخصیت خیالی و منفی بافته افراسیاب تورانی!! وگنده بافی هایی ازاین گونه، که مادرها گاه برای خواباندن بچه داستان های

یک مورچه، چه فرموده است:

سراپا دروغ آنها را تعریف میکنند
وکودک را از همان کودکی به
فرهنگ دروغ و دروغ بافی ایرانی!! "
خو میدهند! اینست که گاه، ما
ایرانیها را دروغگوترین مردم میدانند!
(7) شادروان دکتر اقبال با مدارکی
ثابت می کند که انوشیروان
(پادشاه ساسانی معروف) نیز مثل
کوروش هخامنشی، از ستمگران
تاریخ بوده، و زرتشتی ها به او لقب
"عادل"(!) دادند، چون حامی منافع
ایشان بوده است! و ایوان مداین- به
گفته ی خاقانی((آیینہ ی عبرت))
خوبی برای ما ایرانیان "خودبزرگ
بین" شد... ولی آنرا هم از یاد ما
برند! اقبال در این کتاب همچنین
می گوید: سبب آنکه اغلب ما
ایرانیها تاب وتحمل شنیدن صدای
غیر خودمان را نداریم و جامعه ی
ایران همیشه در معرض درگیریها،
آشوبها و کشمکشهای درونی خود
میسوزد، این است که ایرانی ها
نسل اندر نسل، خودپسندی،
خودخواهی و غرور احمقانه ملی!!)
را از خسرو پرویز ساسانی یاد
داشته و به کار می بندند؛ همان
کسی که نامه ی پراز اندرز و آگاهی
پیامبراسلام را، با همان خشم و "
یکدندگی ولجباری ذاتی ایرانی"، از
هم درید و با بی ادبی از آن انسان
بزرگوار و مهربان (پیامبر اسلام) یاد
کرد و مشتکی خاک در پاسخ وی
فرستاد! آیا این((فرهنگ ایرانی))
است؟! سپس نتیجه میگیرد که:
بی سبب نیست که ما امروز(سال
1355ش) نیز شاهد هستیم که در
پاسخ به مهریانی های پدران،
مداران، معلمان و استادان دلسوز
این جامعه، نسل نوجوان ما نه تنها
سپاسگزار نیست، بلکه انگشت
ودست والدین و آموزگاران خود را
با تمام نیرو گاز می گیرد!! این

((بخدا سوگند که اگر تمامی هفت اقلیم جهان و هر آنچه زیر آسمان است را به من
بدهند، به این شرط که مرتکب گناه خدا بشوم در مورد مورچه ای، به اینکه پوست
جوی را از دهان او بربایم، هرگز چنین کاری نکنم؛ و براستی که دنیای شما مردم، نزد
من، از بزرگی که در دهان ملخی است و آن را می جود، بسی خوارتر است!...)) (نهج
البلاغه) (5).

(1) کلیات سعدی، انتشارات دوستان - 1386ش، ص237، بوستان، باب دوم (در احسان)
، حکایت 10. [آشموغ].

(2) سگ آبی نزد زرتشتیان پاکترین سگ(!) و واسطه ی میان خدا و سگها به شمار می
آید!! و این یکی از مضحک ترین اعتقادات آیین زرتشت به شمار رفته و خیلی کوشیده
اند که از پاسخ گویی به آن طفره برونند؛ به حدی که به گفته ی دارمستتر [-
Darmesteter مستشرق فرانسوی - مرگ: 1894] در زیرنویسی که بر "گزارش
وندیداد" نوشته است، این همواره موجب شک می شود که آیا اساساً "داد گذاری"
وندیداد، هرگز به گونه ی آیینی زنده و واقعی وجود داشته است؟! [احمد تقضی].

(3) اوستا، پژوهش: جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید - 1371ش، 817/2، وندیداد،
فرگرد 14، ابتدای بند 2. [آشموغ].

(4) همان، 818/2، بند 5؛ و نیز: 860/2، بند73، در پادافره یا کفاره ی گناهی دیگر...
[آشموغ].

(5) نهج البلاغه، خطبه 215 از چاپ فیض الاسلام، فقره ششم، ص714. باید دانست که
حضرت امیرالمؤمنین(ع) در این خطبه شریفه، وصف اخلاق حسنه خود فرموده در
احتراز از دنیای فریبنده و زشت دانستن طمع های ما مردمان که مغرور و فریفته به آنیم!
و از این فریفتگی و غرور، به "خواب عقل" تعبیر فرموده است [حمید رضا پهلوی].

نویسنده : آشموغ راهیافته ; ساعت ۱۱:۲۶ ب.ط ; جمعه ۵ فروردین ۱۳۹۰

نگ ها: دین زرتشتی و شاهنامه فردوسی و کشتن ده هزار مورچه!!

می پسندم نظرات (غیر فعال) لینک

+ 43 - غسل و شست و شو با آب در دین اسلام و با ادرار در آیین زرتشت!!

- باری؛ نظری بیافکنیم به بهداشت و حکم شست و شو؛ که در اوستا و دین زرتشت
چگونه و در قرآن و دین اسلام چگونه سفارش شده است؟

((تطهیر و غسل با آب پاک در اسلام)):

- در قرآن کریم می خوانیم:

((و فرو می فرستد خدا بر شما از آسمان، آبی که شما را به آن پاکیزه سازد و پلیدی شیطان را از شما بزداید)) [سوره ی انفال / آیه ی 11].

((و فرو فرستادیم از آسمان، آبی را که مایه ی پاکیزگی و وسیله ی شست و شو (طهور) است)) [سوره ی فرقان / آیه ی 48].

- و باز در جای دیگر در وصف مسلمانان می فرماید:

((همانها که از رسول پیامبر استاد ندیده (امّی) پیروی کنند؛ پیامبری که اوصاف او را در تورات و انجیل که نزد ایشان است، می یابند؛ او آنها را به کار نیک دستور می دهد، و از کار بد باز می دارد؛ چیزهای پاکیزه را برای آنها حلال، و ناپاکیها و پلیدی ها (خبثات) را بر ایشان تحریم می کند؛ و تکالیف پر مشقت و سخت، و غل و زنجیرهایی را که بر آنها بود، از گردنشان بر می دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آورده، و حمایت و یاریش نمودند، و از نوری که با او نازل شده (قرآن مجید) پیروی نمودند، به راستی، آنان رستگارانند)) [أعراف/157].

- این خلاصه و نمونه ای از دستور اسلام و قرآن، در امر بهداشت و نظافت و در پرهیز از خبثات [= چیزهای پلید و خبیث] و تاکید بر آسانی احکام دینی بود؛ اکنون بنگریم و ببینیم که دین زرتشت و اوستا، در مورد خبثات [= پلیدی ها] چه نظری دارد و پیروان خود را گرفتار چه سختی هایی نموده است:

((تطهیر و غسل با ادرار!! در دین زرتشت)):

در اوستا آمده است:

همان اخلاق و فرهنگی است که از
خسرو پرویز و دیگر پادشاهان
ایران باستان، تا به امروز، به یادگار
مانده است!.... (8) دکتر اقبال در این
کتاب اظهار تأسف کرده از اینکه
رسم خرافای و احمقانه و مخاطره
آمیز ((چهارشنبه سوری)) هنوز در
جامعه ی ایران امروز رواج دارد
وسالانه چقدر تلفات و حوادث
سوختگی و آتش سوزی، و چه
اندازه خسارت و صدمات به اموال
عمومی و خصوصی مردم، و چقدر
اذیت و آزار و ایجاد ترس و دلهره
در محیط استراحت مردم و بیماران
داخل منازل و... از همین "رسم
جاهلانه" ناشی شده و وارد می
آید! (البته خدا بیامرز دکتر
منوچهر اقبال را که در زمان نگارش
این اثر- 1355ش- بازهم رسم
خرافی و احمقانه ی چهارشنبه
سوری، کوتاهتر و قابل تحمل تر بود!
اکنون سر از خاک درآرد و ببیند که
رسم "چهارشنبه سوری" تا چه
اندازه احمقانه تر و مخاطره آمیزتر و
پرهزینه تر و پرتلفات تر از آن سالها،
در ایران ما رایج شده و چه
انفجارهای مهیبی کوچه
و درودیوارها را میلرزاند و چه اندازه
باعث سکنه و سقط جنین و...
میشود!! و مسئولین مملکت نیز با
عوامل اصلی توزیع این مواد آتش زا،
برخورد جدّی نمی کنند!!). این هم
یک میراث و مرده ریگ شوم دیگر
از آیین خرافای و وحشیانه زرتشت!
(9) شادروان دکتر منوچهر اقبال، در
این کتاب همچنین ثابت میکند که
زبان پارسی (فارسی) یکی از بی
نظم ترین زبانهای دنیا است و در
مقایسه با زبان ضعیف و ناچیزی
مثل ترکی، فارسی خیلی ضعیف تر
و بی قاعده تر است. او در این
رابطه، خوانندگان را به کتابی از

((پس نَسُو کش ها [= نَعش کش ها؛ کسانی که جنازه ی مرده را می برند]، در سه قدمی مرده بنشینند و سپس موبَد پیشرو بر ایشان بانگ زند که: «ای مزدا پرستان!! قدری ادرار [= پیشاب؛ شاش!!] بدینجا آورید تا آنها که نَسو [= جنازه] حمل کرده اند، گیسوان [=موها] و اندام خود را بدان بشویند!!»

*پس زرتشت پرسید:

ای پروردگار جهان!!... آن ادرار که نَسُوکشان بایستی گیسو و اندام خود بدان بشویند، کدام است؟!...

*اهورامزدا [=خدا در اصطلاح زرتشتیان] جواب داد: «ادرار گوسفند یا گاو نر؛ و یا ادرار آن مرد و زنی که نزدیک ترین خویشاوندان آن مرده باشند!! پس واجب است بر مزدآپرستان که اینگونه ادرار را آماده ساخته تا نَسو کش ها، گیسو و اندام خود بدان بشویند» ((وَنَدید/د) (1).

- در بخش دیگر از وَنَدید/د اوستا نیز چنین آمده است:

((... زرتشت پرسید: ای اهورامزدا! اَشَوَن [= اَشَه وَن = مؤمن] نیکوکار، چه سان میتواند تن و لباس خویش را از این آلودگیها رها سازد و پاک گرداند؟!))

* اهورامزدا جواب داد:

«گَمِیز [= گاو میز؛ شاش گاو، و بلکه مطلق شاش و ادرار] وَرَزاو [= ورز گاو = گاو نر شخم زننده و ورزیده، که به کار کشاورزی آید] که اخته نشده باشد و تماماً سپید و یک تار مو از او نیز سیاه نباشد (که نگفته از کجا می توان آن را گیر آورد؟!)) را بگیر و آن اَشَوَن [= مؤمن] آلوده را به بَرَشَنوم گاه [= حَمَام شستشو با شاش!! یا همان مَگه ی زرتشتیان] بَبَر... (2)؛ پس صد مرتبه دعای [= نیایش] «اَشِم وُهو» [= یکی از سه نماز زرتشتیان] را بخواند؛ آنگاه دعای «اَهون وِیریه» [= یا همان: «یَنَه اهو»، مهم ترین و سرشناس ترین نیایش زرتشتی] را دویست بار بخواند؛ سپس تن و لباس آلوده اش را چهار بار با گَمِیز [= ادرار، شاش!!] بشوید...))؛ تا آخر ماجرا، که نُه شبانه روز وقت هم میخاهد و باید در تمام آن نه شب، زیر هیچ سقفی خوابد!! و فقط برای افراد بیکار و آواره خوبست!! ((وَنَدید/د) (3).

در جای دیگر از وَنَدید/د، به برخی دستور داده که برای طهارت باطن و غسل روح، حتی آن «گَمِیز» یا همان شاش گاو را بنوشند!!! (4)

و این غسل با ادرار، به گفته ی «آرتور کریستین سن» توسط جمشید – همان پادشاه افسانه ای و موهوم – که جسد طهمورث – انسان خیالی و جدّ زرتشتیان!! – را پاک کرده و در دخمه نهاد، بدعت شده است؛ چون جمشید در خواب دیده که گاوی بر دستان او می شاشد و آنگاه سروش [= پیک وحی] بر او وحی فرو می آورد که به مردم نیز

میر(امیر) علیشیر نوائی - نویسنده
و شاعری که به فارسی و ترکی می
نوشته و می سرود؛ درگذشته: 906
ق - راهنمایی می کند، که نام آن
هست: ((مُحَاکِمَةُ اَللُّغَتَيْنِ)) (به
معنی داوری و قضاوت بین دوزبان
پارسی و ترکی) که میرعلیشیر
نوایی در این اثر، برهان های دندان
شکنی ارائه می دهد و ثابت می
کند که زبان ترکی - با تمام ضعف
ها و کمبودهایی که دارد- از زبان
پارسی بسیار منظم تر و کارآ تر و
قدرتمند تر و برتر است... این در
مقایسه با زبان ضعیفی چون ترکی
بود؛ پس چه رسد به قدرتمند ترین
و منظم ترین زبان جهان، که زبان
عربی باشد - با آن دستور زبان و
گرامر دقیق و وسیعی که دارد و این
به شیوایی (فصاحت) و رسایی
(بلاغت) و نیز به دلنشینی (ملاحظت)
زبان عربی کمک کرده که زبان
پارسی از آن محروم بوده است. نیز
دکتر اقبال ثابت می کند که اگر
زبان عربی به سرزمین ایران وارد
نمی شد، امروز ما با نسل نوجوان
ایران مشکل داشتیم، چون زبان
فارسی کهن آنقدر خشن و درشت و
نامطوب است که شباهت به
زبانهای ناهمواری چون
سانسکریت، هندی، چینی، ژاپنی
و کره ای داشته است و به این
سبب مردم آن کشورها با کودکان
و نوجوانان قرن اخیر خودشان، در
آموزش این زبانها مشکلات فراوانی
دارند؛ اما زبان و ادبیات عرب
در کشورهای عربی روز به روز
دلنشین تر و جذاب تر از پیش، جلوه
گر می شود! و به همین سبب
بوده که مردم ایران پس از ورود دین
اسلام، نه تنها آیین خرافی و
موهوم زرتشتی را وانهادند؛ بلکه
به میل خود، لغات و واژه های

عربی را در گفتگوهای روزانه ی خود
بکار برده و آن قدر از کلمات عربی
استفاده کردند که امروزه حدود 60
% از لغات زبان فارسی ما عربی
هستند و هرچه فرهنگستان زبان
فارسی تلاش میکند که واژه های
معادل و همگنی برای این 60%
لغات عربی دخیل در فارسی، پیدا
و عرضه کند، جامعه ی ما خود بخود
این واژه های گوشخراش و غیر
معقول و نامأنوس و چندش آور
فرهنگستان را پس می زند و آنها را
- جز اندکی از آن همه!! - نمی
پذیرد. او این مسئله را به سبب این
میداند که یکی از ضعفهای زبان
پارسی نداشتن صیغه وساختار و
نظام اشتقاقی بس وسیعی است
که درعربی وجود دارد (مثلاً عرب
برای اصطلاح خارجی شارژ، بدون
هیچ مشکلی، از مصدر باب تفعیل،
یعنی از واژه ی جدید " تشبیع"
استفاده کرد و سریع در تمام
کشورهای عربی شایع و رایج شد؛
ولی ما پس از سالها که خواستیم
مصدری مثل " پر کردن!" را جای
شارژ بکار بریم نسل کودک ونوجوان
ما هم نپذیرفتند! و باز می شنویم
که می گویند: شارژ...). نیز
دکتر اقبال می افزاید: فرهنگستان
زبان فارسی مذبحخانه تلاش می
کند که با یک یا دو پسوند و
پیشوند، معادلی برای کلمات
خارجی بیابد؛ اما چون پسوندها و
پیشوندها جزوی از اسکلت اصلی
زبان نیستند، مانند عمل جراحی
قلب پیوندی و... پس میزنند و در
ذهن مردم جوش نمیخورند! (مثلاً
در چند سال اخیر مرتب رادیو
وتلوویزیون لفظ نخراشیده ی "بالگرد"
را بجای "هلیکوپتر" به کار برد؛ اما
حتی من(آشموغ!) که یک آموزگار
زرتشتی بودم، تلفظ این واژه ی

توصیه کن تا با شاش گاو شست و شوی خود کنند!!(5)

(1) **اوستا**، پژوهش: جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید - 1371ش، 747/2، **وندیداد**،
فرگرد هشتم، بخش یکم، ش 11 تا 13. [آشموغ].

(2) دکتر اقبال، ادامه ی دستور را که شامل شیارکشی به دور خود - مثل جن گیرها، که با
چاقو به دور خود، بر خاک، شیار می کشند!! - را نیاورده و جای آن سه نقطه نهاده
است. مشروح رسم «کش» یا «شیار» و بعد از آن، شست و شو با ادرار را، خوانندگان
می توانند در **فرگرد نهم وندیداد اوستا**، بند دهم به بعد، مطالعه کنند (**اوستا**، تحقیق: جلیل
دوستخواه، 773/2 به بعد) [احمد فضلای].

نیز، در **فرگرد هشتم**، بند سی و هفتم به بعد (همان، 754/2 به بعد)، دستور شست و شو با
گُمیز [=شاش] یا همان غسل مسّ میّت زرتشتی، با اندک تفاوتی بیان شده است [آشموغ].

(3) **اوستا**، پژوهش: جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید - 1371ش، 867/2-868،
وندیداد، فرگرد نوزدهم، بخش دوم، ش 20-25 [آشموغ].

(4) همان، 715/2 [ا ت].

(5) **نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران**، ترجمه ی
این جانب (احمد فضلای) و ژاله آموزگار، نشر نو، تهران - 1363ش، 233/1-235
[ا ت].

نویسنده : آشموغ راهیافته ; ساعت ۱۰:۴۷ ق.ظ ; یکشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۸۹

تگ ها: شست و شو با شاش گاو!! و نطافت و دین زرتشتی

لینک

نظرات (غیر فعال)

می پسندم

+ 42 - مقایسه ای دیگر میان قرآن و اوستا: دستمزد پزشک یا مفت خواری موبدها؟

بیمزه را بسیار سخت تر از لفظ
هلیکوپتر احساس می کردم و
همیشه همان هلیکوپتر به زبانم
جاری می شد!!). وبالاخره
دکتر اقبال ثابت می کند که ایران
اگر در عرصه ی ادبیات پیشرفتی
کرده، تنها پس از ورود اسلام و
ادبیات عرب به این سرزمین بوده
است. امروز ما ایرانیان چه کسی
را "استاد سخن" میدانیم؟! سعدی
شیرازی را که در بوستان و گلستان
و در دیگر آثارش تا توانسته از لغات
و عبارات واصطلاحات شیرین و فصیح
و بلیغ عربی استفاده نموده است.
و گوید: اگر ما راست میگفتیم، می
توانستیم کلیله و دمنه اصلی را-
که هیچ ایرانی آن را نمی فهمد!! -
به جای کلیله و دمنه آمیخته با
عبارات عربی به خوانندگان ایرانی
عرضه کنیم. و خوب شد چنین
نکردیم، وگرنه کلیله و دمنه هم به
همراه زبان های مرده و درهم ریخته
و " کک زده ی" پهلوی و اوستایی،
راهی زباله دان تاریخ شده بود !!
همان گونه که خط و الفبای زیبای
عربی جانشین آن خط و الفباهای
کج و معوج و درهم ریخته شد! (10)
دکتر اقبال در این اثر گرانبها اثبات
کرده که: آیین اسلام، دین و آیین
مورد علاقه مردم ایران بوده و به
میل خود آنرا انتخاب کرده اند؛ وگرنه
به مرور زمان و گذشت چند نسل -
بلکه با گذشت یک نسل - دوباره
مردم ایران به دین و آیین زرتشتی
خود، باز میگشتند؛ این چیزی
است که جامعه شناسان اثبات
کرده اند، که هر ایده ی تحمیلی،
یک دوره ی تاریخی محدودی دارد و
با گذشت زمانی اندک، کمرنگ
و بازهم کمرنگ تر و سست تر
شده، تا بالاخره محو و نابود
میشود؛ چنانکه دین و آیین خرافی

زرتشت که نوعی تحمیل ایده و عقیده ی پادشاهان قدیم ایران بود، چندین بار کمرنگ و بالاخره نابود و از صفحه ی تاریخ ایران پاک شد... دکتراقیال، ازباب نمونه، توجه خوانندگان را به آمار روزافزون شرکت مردم ایران وبویژه نسل خردسال و نوجوان و جوان این سرزمین به شرکت در مراسم عزاداری امام حسین و امیر مؤمنان علی، جلب می کند. اومیگوید که حتی اگر به مرقد امامزاده هایی کوچک تراز حضرت عبدالعظیم- بی طرفانه - نگاه اندازیم برای ما مثل روز روشن است که آمارزائران این امامزاده ها - ازمیان نوجوانان وجوانان و حتی خردسالان ایرانی- چندین برابر آن دسته افرادی است که خود را زحمت می دهند تا به تماشای ستون های سنگی و مرده و بی روح تخت جمشید بروند!!چه رسد به زیارتگاههای پرشکوهی مانند نجف،کربلا،کاظمین ومشهد که کثرت زوآر ایرانی آنها،این زمان(1355 خورشیدی) واقعاً هوش را از سر هر بیننده و شنونده بی طرفی می رباید! و دیگر چه رسد به کعبه مقدسه ومکه و مدینه واماکن زیارتی این دو شهر، که سیل جمعیت از سراسر گیتی به سوی آن سرازیر می گردد! آیا میتوان این عظمت و شهرت جهانی را نادیده انگاشت وبه ستونهای سنگی مرده وبوسیده ی تخت جمشید و امثال آن دل خوش نمود، که تنها عده ای از باستان شناسان و توریست ها وافراد بیکاری برای تفریح به تماشای آنها میروند؟! و باز می پرسد: آیا می توان احتمال داد که مردم این آب و خاک (ایران) از سر زور، اسلام را به جان و دل خویش پذیرفته اند - چنانکه پیروان آیین

پوسیده ی زرتشت خیالی،
پنداشته اند؟! اگر چنین می بود،
می بایست آمار استقبال و تجمع و
شور و شغف مردمان ایران زمین، به
سوی بناهای کهن و آتشکده های
باستانی این سرزمین، بیش از آمار
زیارتگاه های اسلامی داخل و خارج
باشد؛ حال آنکه برعکس است!
نکته ی بسیار جالبی که دکتر
منوچهر اقبال در انتهای این بخش از
کتاب، به آن اشاره میکند این است
که ثابت میکند زرتشتی ها نیز مانند
بهایی ها، جمعیت اندک و محدود
خود را گاه چند ویا چندین برابر،
وگاهی چند صد یا چند هزار برابر
آنچه هست، وانمود و شایع کرده تا
توجه مسئولان و جواناتان خام را به
خودشان جلب کنند و جمعیت
واقعی زرتشتیهای ایران دهند و
پاکستان، همانند بهایی ها، بیش از
چند هزار نفر نیست! و در حال
انقراض هستند! دکتر اقبال جریان
نامه ی اواخر سال 1354ش به شاه
را بازگو مینماید، که در آن نامه
سرّ او از شاه ایران خواهش می
کند که: مبدا با رسمی کردن
تاریخ ایرانی کهن، دوباره یک بهانه
ای بدست این اقلّیت شورشگر
سرکش (زرتشتیها) بدهد که سبب
بهم ریختن اوضاع ایران کنونی نیز
بشوند... سپس تقاضای اعدام
برخی از سران جنبش زرتشتی نوین
را از او نموده؛ که شاه نیز در پاسخ
به دکتر اقبال، از عوامل این جریان
اظهار نفرت و بیزاری کرده و تأکید
نموده که دین رسمی ایران تنها
اسلام است و بس؛ و وعده داده که
اگر گناهکاری آن افراد ثابت شود،
بیدرنگ اعدام خواهند شد. اما
شادروان احمد تفضلی بازگو می
کند که گرچه شاه در سال 1355
ش پس از خواندن کتاب "سه

هزارسال دروغ" دکترمنوچهر اقبال -
که چاپ آن را به مصلحت ایران
ندید - از رسمی کردن تاریخ
شاهنشاهی(دراسفند 54)
پشیمان شد و در نامه ای خطاب به
دکتر اقبال اذعان کرد که اکثر مطالب
کتاب او را صحیح میدانند و وعده داد
که تاریخ شاهنشاهی ایران باستان
را از رسمیت ساقط کند، اما
از عواقب این تصمیم هراس
داشت؛ تا اینکه پس از فوت دکتر
اقبال (در 1356)، در تابستان 1357ش
با اصرار و خواهش محرمانه حمیدرضا
پهلوی شاه در شهریور 1357 تقویم
مذکور را رسماً ساقط اعلام نمود؛
که دیگر دیر شده بود..... 11)
بررسی های بی سابقه ی دکتر
منوچهر اقبال، در این کتاب، پیرامون
(اوستا و زمان جعل و نگارش آن از
سوی پادشاهان ایران باستان، به
عنوان کتاب آسمانی همان پیامبر
خیالی افسانه ای(زرتشت)-))،
از حسّاسترین و جنجال برانگیزترین
بخشهای کتاب است. این بخش
از کتاب دکتر اقبال، آبروی دیانت و
آیین پوشالی زرتشتی را پاک بزمین
میریزد! او ثابت میکند که اوستا چند
بار دستکاری و کم و زیاد هم شده،
تا در هر دوره ای، موبدان بتوانند مردم
را طبق نوشته های موجود در آن
در راستای خواست شاهان،
بفریبند! وی " پَشت ها " (یا: نیایش
های) اوستا را تماماً حاکی از
همان افسانه های حماسی
و خرافی و خیالی و پهلوانی ایران
باستان می داند. او سؤال میکند
که اگر واقعاً زرتشت و اوستایی
وجود داشت، چرا مورخان پُر اطلاع
دنای غرب، تنها پس از 1590 میلادی
در مورد او و کتاب آسمانیش شروع
به تحقیق کرده اند؟! او اشکالات
بی شماری بر مطالب خرافی و غیر

معقول و غیر انسانی "اوستا" وارد کرده است؛ از باب نمونه: تَنَوِیت (دوگانه دانستن مبدأ آفرینش جهان= خدای خیر و خدای شر) درسراسراوستا و کتابهای دینی دیگرشان، مثل "دینکرت" (= دینکرد = کردارهای دینی!!) به چشم می خورد - که آدرس همگی را من آشموغ واحمد تفضلی دریاورقیها آورده ایم؛ از جمله، درمورد آفرینش بدیها توسط خود اهریمن!! (اوستا، ج1-ص138-ش8؛ و ص176-ش15؛ و ج2-ص659 تا 664)؛ و در بسیاری از جاهای اوستا ، شاهد شرک و بلکه "چندگانه پرستی" زرتشتی ها هستیم! تبلیغ مادّه مخدّر "هَوم" برای ایجاد توهّم در مغز و اعصاب زرتشتیها!! (ج1-ص140 تا 148 اوستا)؛ اسامی شاهان افسانه ای و نیز قهرمانان خیالی ایران باستان در اوستا؛ قصه و افسانه پردازی، آن هم افسانه هایی که فقط کودکان آنها را باور کنند، در سراسر اوستا؛ جسد مرده باید غذای پرندگان وحشی شود و مجازات 500 تا 1000 ضربه شلاق برای هر کس که مرده را زیر خاک دفن کند!! (اوستا، ج2-ص684-شماره 36 تا 39)؛ زن به عنوان کالامبادله میشود (اوستا، ج2-ص698-ش44) سزای زنی که بچه مرده زاید! (ج2-ص713-ش45 - تا: ص716-ش6)؛ موبدها پول به دکتر نمیدهند و فقط دعا می خوانند!! (اوستا، ج2-ص736-ش41)؛ شستن با ادرار!! (ج2-ص747-ش12 و 13؛ و: ص868-ش21 و 22)؛ قتل کسی که مرداری را درآتش میسوزاند، برای احترام آتش!! (ج2-ص762-ش73 تا 76)؛ کُشتن ده هزار مورچه ی بیگناه، دستور دینی اوستا!! (ج2-ص818)؛ و نیز دیگر قربانیهای بی حساب و بیرحمانه که حتی در دین

یهود نیز سابقه نداشته است! و
مطالب جالب فراوان دیگری که
خواهید خواند... دکتر اقبال هم
چنین ثابت کرده که زرتشتیان واقعاً
"آتش پرست" هستند و دروغ می
گویند که ادعا می کنند ما آتش را
مقدس می دانیم و نمی پرستیم!!
بلکه ثابت می کند که آنها علاوه
بر آتش، ستارگان را نیز مورد
پرستش خود قرار میدهند(با استناد
به اوستا). 12) دکتر اقبال در این
بخش از کتاب خود، به بررسی
برخی دیگر از معروف ترین کتابهای
دینی زرتشتیان نیز پرداخته است.
جهت نمونه، او کتاب "دینکرت"(یا:
دینکرد؛ به معنی کردار دینی) را -
که معتبرترین کتاب، نزد زرتشتیان
در ارتباط با اصول، احکام، قواعد، آداب
و رسوم، روایات و تاریخ دینی و ادبیات
زرتشتی می باشد و از کهنترین
متون به زبان پهلوی است- مورد نقد
و بررسی قرار میدهد. دکتر اقبال
ثابت کرده که "دینکرت"(دینکرد) نیز
همانند خود "اوستا" چندین بار
بازنویسی شده و در هر زمان،
جهت فریب دادن مردم آن دوره ،
چیزی در آن اضافه کرده، یا از آن
حذف نموده اند، و نسخه قبلی را
سوزانده و از بین برده اند - چنانکه
دوست فقید ما احمد تفضلی هم
در پاورقی، این گفتار دکتر اقبال را
تأیید نموده است - که از جمله
چیزهایی که در آن افزوده شده،
مطالبی ریاضی و طبیعی و حکمی
و منطقی از کتابهای یونانیان است،
که اصلاً در تاریخ علم ایران، سابقه
ای نداشته اند و بسیار شبیه به
گفته های یونانیان هستند و ناگاه
در نسخه های آخری دینکرت
(دینکرد) سبز شده و نوشته شده
اند!! که هر خواننده ی تیزبینی به
راحتی میفهمد که این یک سرقت

علمی بزرگ ولی زیرکانه وموذيانه
توسط موبدان بوده است! و این
گواهی دیگر است بر بزرگواری
اسکندر مقدونی در حق مردم نا
آگاه ایران آن زمان، که موبدهای
بیسواد ایشان را با دانشهای
ریاضی و طبیعی - تا اندازه ای-
آشنا ساخت و موجب شد تا اندکی
از دریای خروشان علوم یونان
بچشند؛ و کمتر به خرافه پرستی و
خیال بافی بپردازند! (13) دکتر اقبال
در این اثر، به شدت کتاب دینی
دینکرت(دینکرد) را مورد انتقاد قرار
داده و در زوایای آن اسرار یا
(رازهای مگو))یی را پیدا کرده که
مایه ی ننگ آیین زرتشتی است! از
آن جمله: تجسم خدا و اندام
داشتن او!!(دینکرد،ج3 -دفتر
نخست، ترجمه فریدون فضیلت،ص
102- که البته این آدرسهای جدید از
من آشموغ، یا از احمد تفضلی
هستند)؛خُیوَدَه(ازدواج درون هر
خانواده: پسر با مادر! برادر با
خواهر! پدر با دختر! و دیگر
محارم...)که زرتشتی ها در قدیم آن
را آشکارا عَمَلی می ساختند و
اکنون به جز کسانی مثل من
(آشموغ) و دیگر موبدها، کسی از
زرتشتیهای عامی نمیداند که این
حکم زشت در این کتاب صریحاً آمده
وحتی از آن دفاع شده وحتی مثال
هم زده شده که...!!!- دینکرد، همان
جلد، ص143تا152- و در جلد5،
ترجمه ی دوست فقیدم
تفضلی،ص60تا62، مخالفان این
حکم را شدیداً نکوهش هم کرده
اند!!!؛ خودبینی وخودخواهی و نژاد
پرستی زرتشتیان(دینکرد، کتاب
سوم، دفتر دوم، ترجمه فریدون
فضیلت، ص103و104؛ نیز:ج5/ ص
36- فصل4)؛ ثنویت(دوگانه باوری) و
ایراد گرفتن از ادیانی که دعوت به

یکناپرستی میکنند!!(کتاب 3-دفتر 2-
ص 136 تا 145)؛ سزای مرگ
درسریچی از پادشاهان!(همان،
ص 214 ؛ و 245، ش 4)؛ وارهمه زشت
تر- مثل ازدواج با مادر و دیگر محارم،
که گذشت...- توهین بزرگ به
پیروان ادیان دیگر، و ((اهریمنی))
لقب دادن به جناب ابراهیم بزرگوار
(ع) و جناب موسی(ع) و نیز جناب
عیسی(ع) و... که خشم هر
خواننده ای را بر می انگیزد!!
گذشته از عرق شرم!!....
(همان، ص: قب- ش 227؛ و 5/ص 36
-ش 3) اکنون، ای خواننده دانستی
که چرا من آشموغ (یا مرتد ازدین
زرتشتی) شدم و چرا دوست من
احمد تفضلی بخاطر تحقیق و آماده
سازی کتاب شادروان دکتر اقبال، به
قتل رسید؟! خود بفهم!
(توجه: ترتیب مباحث کتاب، با
ترتیب چکیده آن که در این 13 بخش
آمد فرق می کند؛ که پس از ورود
به متن، خواهید دید - آشموغ))،

پروفایل آشموغ راه یافته

ایمیل مدیر وبلاگ

آرشیو وبلاگ

« صفحه نخست

« عناوین آرشیو وبلاگ

« اردیبهشت ۹۰

« فروردین ۹۰

« اسفند ۸۹

« بهمن ۸۹

« دی ۸۹

« مهر ۸۹

« شهریور ۸۹

« امرداد ۸۹

« تیر ۸۹

« خرداد ۸۹

« اردیبهشت ۸۹

« فروردین ۸۹

« اسفند ۸۸

« دی ۸۸

« آذر ۸۸

« آبان ۸۸

« مهر ۸۸

صفحات وبلاگ

مطالب اخیر

« 46 - داستان عبرت انگیز مرداویج

و جشن سده - عاقبت زنده

سوزاندن پرندگان پی گناه

« 45- "جشن سده" شاهد دیگر بر

حسن سادیسیم آزار جانداران در

رسوم ایران باستان

« 44 - کشتن ده هزار مورچه برای

کفاره زرتشتیان!! و پرهیز اسلام از

ستم بر یک مورچه!

« 43 - غسل و شست و شو با آب

در دین اسلام و با ادرار در آیین

زرتشت!!

« 42 - مقایسه ای دیگر میان قرآن

و اوستا: دستمزد پزشک یا مفت

خواری مُوندها؟

« 41 - مقایسه ای دیگر میان

اسلام و زرتشت - نועدوستی در

برابر جاه طلبی

« 40 - مقایسه ای منصفانه میان

قرآن کریم و اوستا - ثروتمند و فقیر

« 39 - واژه ی مسلمان و کاربرد آن

در نظم و نثر کهن پارسی

« 38- اسلام پیام آور نظافت و

تمیزی برای ایرانیان، و سلمانی

یادگاری از سلمان

« 37- افتخار ما ایرانیان سلمان

پارسی است نه انوشیروان و

کوروش و...

موضوعات وبلاگ

« دین زرتشتی (۳۲)

« دکتر منوچهر اقبال (۱۲)

« سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران

(۱۱)

« تقویم 2500 ساله شاهنشاهی)

(۹

« ایوان مدائن و خاقانی(۸)

« زرتشت(۶)

« شهریار شفیق(۶)

« انوشیروان عادل یا ظالم؟! (۵)

« سلمان فارسی(۵)

« کوروش عامل عقب افتادن ما(۵)

« اخلاق ایرانیان(۴)

« ایران پیش از اسلام(۴)

« اوستا(۴)

« مسلمان(۳)

« تمدن ایران(۳)

« ایران باستان(۳)

« مال پرستی زرتشتیان(۳)

« ازدواج با محارم یا خویدوده! (۳)

« نامه ی دکتر اقبال به شاه(۳)

« ابراهیم پور داوود(۳)

« امیر عباس هویدا(۳)

« آتش باری و آتش افروزی(۳)

« جشن سیده(۲)

« جاندار آزاری، عادت ایرانیان! (۲)

« حمید رضا پهلوی(۲)

« سلمانی و نظافت(۲)

« احمد تقضلی(۲)

« شاهنامه فردوسی(۲)

« دانشمندان ایران(۲)

« قرآن کریم(۲)

« افسانه های ایرانی(۲)

« اسکندر مقدونی کبیر(۲)

« کتابسوزی دروغ! (۱)

« نامه ی پیامبر به خسرو پرویز(۱)

« دینکرد یا دینکرت(۱)

« ثنویت یا دوگانه پرستی(۱)

« زبان پهلوی(۱)

« خسرو پرویز(۱)

« علم در ایران(۱)

« تمدن مصر(۱)

« تمدن چین(۱)

« آلبرت اینشتاین(۱)

« نظافت(۱)

« کلیله و دمنه(۱)

« مشروطه(۱) »

« زبان فارسی(۱) »

« پیامبر(۱) »

« ناسیونالیسم(۱) »

« اینشتین(۱) »

« مرداوچ(۱) »

« شست و شو با شاش گاو!!(۱) »

« کشتن ده هزار مورچه!!(۱) »

« زبان اوستایی(۱) »

« موبد(۱) »

« نامه ی شاه به دکتر اقبال(۱) »

« اهانت به پیامبران دیگر!(۱) »

لینکستان

« آشنایی با نویسنده ی این وبلاگ

(نام مستعار: آشموغ راهیافته!)

« لیست وبلاگ های تخصصی

امکانات جانبی



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library